

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری چهار نکته

نکته اول: در جلسه قبل بیان شد که اولین دلیلی که برای برائت عقلی اقامه شده، قاعده «قبح عقاب بلایان» است و نیز بیان شد برای این قاعده تقریب هایی وجود دارد اولین تقریب که آسان ترین تقریب است این است که «ارتکاز العقلا و وجدان عقلا» مقتضی است که اگر یک تکلیفی در واقع موجود باشد اما این تکلیف به مکلف واصل نشده باشد و این مکلف در مقام عمل با این تکلیف واقعی مخالفت نماید، اینجا بر این مخالفت شارع نمی تواند عقاب کند و اگر عقاب کرد، «عقاب بلا بیان» می شود که عقل آن را قبیح می داند.

نکته دوم: مناقشه ایی که بر این مبنا و تقریب ذکر شده کلامی است که در جلسه قبل اشاره شد که شهید صدر(ره) این بیان مشهور را که قائل به قاعده «قبح عقاب بلایان» هستند را با مسلک «حق الطاعة» مورد مناقشه قرار می دهند و رد می کنند و این مطلب معروف است که کسانی که مسلک «حق الطاعة» را پذیرفتند، اینها قاعده «قبح عقاب بلایان» را قبول ندارند و کسانی که این قاعده را قبول دارند اینها هم مسلک «حق الطاعة» را قبول ندارند؛ این نظریه که اجمالی از آن را دیروز بیان کردیم در این جلسه نیز مناسب است نظریه ایشان را توضیح بدهیم و ببینم این مسلک «حق الطاعة» چیست؟ و بعد از این توضیح ببینم آیا واقعا مسلک «حق الطاعة» مورد قبول است یا خیر؟

نکته سوم: اگر بخاطر داشته باشید در مباحث قطع، اشاره ایی به این مسلک کردیم اما به صورت خیلی فشرده و گذرا و در آن مناقشه کرده و رد کردیم و در آنجا وعده دادیم که وقتی به بحث برائت عقلی رسیدم جای بحث از مسلک «حق الطاعة» در همین بحث برائت عقلیه است و چون این مساله آثار زیادی از حیث علمی و عملی بر آن مترتب است لذا لازم است دانش پژوهان بر این مساله دقت داشته باشند تا ببینم بالاخره به چه نتیجه ایی باید منتهی شد.

نکته چهارم: ابداع کننده مسلک حق الطاعة شخص مرحوم شهید صدر(ره) نیست، بلکه قبل از ایشان در کلمات اصولیین خود این کلمه یا شبیه این تعبیر وجود دارد همچون در کلمات آخوند خراسانی و بعضی اصولیین دیگر و اساسا حوزه قم در پرورش این نظریه یا ابداع این نظریه پیشتاز بودند یعنی قبل از اینکه در نجف این نظریه را افرادی مانند مرحوم شهید صدر(ره) بیان کنند در حوزه قم مرحوم محقق داماد(ره) صاحب این نظریه بوده و این نظریه را قائل شده و بعد از ایشان بعضی از تلامذه ایشان هم این نظریه را پذیرفتند و در نجف هم مرحوم شهید صدر قائل شدند البته به این توضیح و تشریحی که مرحوم صدر دارد و این تاثیر گذاری در مباحث مختلف این از مختصات خود شهید صدر است پس اصل نظریه را دیگران فی الجمله به آن رسیده بودند اما توضیح و تحقیق و تعمیق این نظریه به دست شهید صدر بوده است.

بررسی نظریه «حق الطاعة»

مقدمه

نکته اول: مسلک «حق الطاعة» می گوید: در مواردی که مکلف علم به تکلیف مولا ندارد حال یا ظن و یا شک و یا احتمال ضعیف در تکلیف دارد، در این موارد عقل او را ملزم به احتیاط می کند، یعنی همان طوری که «قبح عقاب بلایان» نتیجه اش برائت عقلیه است، مسلک «حق الطاعة» نیز نتیجه اش احتیاط عقلی است.

شهید صدر(ره) می فرمایند: این قاعده از مدرکات اولی عقل عملی است یعنی عقل عملی به عنوان اولی و به عنوان مدرک اولی است، یعنی بدون اینکه هیچ مقدمه ای لازم داشته باشد ایشان می فرماید: این «حق الطاعة» از مدرکات عقل است و نیاز به برهان ندارد و خود شهید صدر تصریح می کنند که «مسلک حق الطاعة غیر مبرهنة» یعنی نیاز به برهان ندارد مثل سایر احکام عقلی اولی است.

مثلا وقتی گفته می شود «العدل حسن» این برهان لازم ندارد و همچنین «الظلم قبیح» برهان لازم ندارد و خود «حق الطاعة» برهان لازم ندارد؛ **نکته دوم (تذکر):** باید دقت نمود بحث خلط نشود زیرا برخی از بدیهیات است که در زمان متقدمین مطرح نشده و مثال خوبی که برای این مطلب وجود دارد بحث «حسن و قبح عقلی» است این بحث از بدیهیات است در حالیکه هم اشاعره منکر اند هم می توان گفت قبل از نزاع اشاعره و معتزله این بحث مطرح نبوده و مجرد اینکه یک بحث بدیهی باشد، دلیل نمی شود که حتما باید ذکر شده باشد.

نقض اشکال شهید صدر(ره) توسط کلام شهید صدر(ره)

شهید در مورد مسلک «حق الطاعة» می فرمایند: این مطلب، مطلبی بدیهی و اولی است و نیاز به برهان ندارد که خود همین استدلال هم نقض بر ایشان می شود که اگر مسلک «حق الطاعة» یک مطلب عقلی بدیهی اولی است، چرا قبل از ایشان کسی به آن متعرض نشده، پس همان اشکالی که ایشان به قاعده «قبح عقاب بلایان» داشتند به ایشان وارد می شود هر چند که ایشان سعی می کنند تا ریشه این مساله را در کلمات دیگران پیدا کنند.

بررسی قاعده «حق الطاعة»

آنچه ما در صدد آن هستیم این است که «حق الطاعة» چه معنا دارد و از کجا آمده، موضوعش چیست و آثارش چیست؟ عرض کردیم که یک مطلب اولی است و عقل ادراک می کند و در مباحث قطع مرحوم صدر(ره) فرمودند که ما در مقابل مشهور می ایستیم مشهور می گفتند قطع حجیت ذاتی دارد ولی ایشان می فرمایند: بحث را نباید روی حجیت قطع برد بلکه بحث را باید روی «حق الطاعة» برد یعنی در جایی که «حق الطاعة» وجود دارد حجیت وجود دارد و در جایی که «حق الطاعة» وجود ندارد حجیت وجود ندارد، پس از منظر ایشان باید بحث را روی مسلک «حق الطاعة» برود در این صورت یکی از دو نتیجه زیر حاصل می شود.

نتیجه اول: موارد لزوم امتثال منحصر به موارد قطع نیست و همانطوری که در موارد قطع به ملاک «حق الطاعة» باید مولا را اطاعت کرد همانطور در موارد ظن هم باید به ملاک «حق الطاعة» هم باید مولا را اطاعت نماییم و همانطور هم در موارد شک و هم نیز به ملاک «حق الطاعة» باید مولا را اطاعت نماییم پس دایره لزوم اطاعت به قطعیات منحصر نمی شود و دایره اش

وسیع تر است.

نتیجه دوم: روی مسلک «حق الطاعة» هر حکم قطعی لزوم اطاعت ندارد؛ اطاعت در دائره آن احکامی است که شارع متعال اهتمام به آن احکام دارد و برای ما روشن بشود که شارع اهتمام به آن احکام دارد به عبارت دیگر: نتیجه اول این است که: از طرفی می گوئیم دائره لزوم امتثال روی مبنای «حق الطاعة» منحصر به قطعیات نیست و وهمیات و ظنیات و شکیات و قطعیات و هر احتمالی را هم شامل می شود از طرف دیگر می گویند بر خلاف نظر مشهور که می گویند اگر از پریدن یک کلاغ شما قطع به حکم شارع پیدا کردید این قطع حجیت ذاتیه دارد ایشان می فرمایند که اگر در یک موردی شما قطع به یک حکمی پیدا کردید اما برای شما روشن است که شارع خیلی به این مورد اهمیتی نمی دهد آنجا هم لازم نیست اطاعت کنید به عبارت علمی تر:

نکته اول: موضوع حق الطاعة چیست آیا موضوع «حق الطاعة» این است که در واقع یک تکلیفی باشد و ما بگوئیم چون در واقع تکلیف هست اینجا مولا یک حقی بر عبادش پیدا می کند به عنوان حق عبادت یا اینکه وقتی گفتیم عقل یک حقی را برای خدای تبارک و تعالی به عنوان «حق الطاعة» قائل است این متفرع بر این نیست که در واقع هم تکلیفی باشد و وجود تکلیف در واقع داخل در موضوع «حق الطاعة» نیست.

نکته دوم: وجود تکلیف در واقع جزء الموضوع هم نیست؛ بر مبنای مسلک «حق الطاعة» اگر یک تکلیفی هم باشد اما مکلف قطع به عدم پیدا کرد در ایجا لزوم اطاعت نیست چون قطع به عدم پیدا کرده و این قطع به عدم برای او عذر است؛ حالا این را دلیل قرار می دهند بر اینکه پس وجود تکلیف واقعی تأثیری در این «حق الطاعة» ندارد، حتی جزء الموضوع هم نیست سؤال می کنیم چرا جزء الموضوع نیست می گویند برای اینکه متجری استحقاق عقاب دارد و اگر در جایی در واقع تکلیفی نباشد و ما بخواهیم بگوئیم وجود تکلیف واقعی جزء الموضوع است. اینجا نباید بگوئیم متجری عقاب دارد چون متجری در جایی است که فرض این است که در واقع تکلیفی نیست پس حیث اینکه برای متجری استحقاق عقاب قائم پس وجود تکلیف جزء الموضوع هم برای «حق الطاعة» نیست چون جایی هم که نباشد استحقاق عقاب هست مانند متجری.

خلاصه اینکه: اگر گفتیم تکلیف جزء الموضوع است در متجری متجری در جایی است که تکلیف نیست یعنی کسی فکر می کرده هذا حرام به عنوان مخالفت با مولا آمده حرمت را مرتکب شده بعد معلوم شده حرام نیست در اینجا اگر وجود تکلیف واقعی را جزء الموضوع برای اطاعت خدا قرار بدهیم باید بگوئیم اینجا ضربه ایی به مساله «حق الطاعة» نخورده پس استحقاق عقاب هم ندارد - در حالیکه قائلین به «حق الطاعة» متجری را مستحق عقاب می دانند. نتیجه این است که موضوع «حق الطاعة» احراز التکلیف است نه خود تکلیف واقعی و «مطلق الاحراز» است یعنی اگر یک کسی تکلیفی را احراز کرد حالا این احراز احراز یقینی یا احراز ظنی یا احراز احتمالی یا احراز شکی باشد پس مطلق الاحراز موضوع است برای «حق الطاعة».

در اینجا ایشان می فرمایند: این مطلبی که گفتیم فقط در مولای شرعی که نسبت به عبدش منعیت و خالقیت و مالکیت دارد صادق است اما در موالی عرفیه چنین نیستند یعنی درمورد مولای عرفی نمی گوئیم نسبت به عبدش به ملاک عقلی عنوان «حق الطاعة» دارد و عقل به ملاک شکر منعم و به ملاک مالک می گوید خدا «حق الطاعة» دارد ولی در موالی و عبید عرفیه چون این مولویت مولویت جعلی و اعتباری و موقت است و در یک زمان مولای این عبد است و در زمان دیگر مولای عبد دیگری است؛

چون تمام اینها وجود دارد که این مولویت مولویت اعتباری و جعلی و موقت است لذا سعه و ضیقش دائر مدار جعل و اعتبار است و وقتی به عقلا مراجعه می کنیم و می پرسیم: ایها العقلا عبد چه زمانی استحقاق مذمت و عقوبت از ناحیه مولای خودش دارد؟ می گویند درجایی که مولا یک تکلیفی دارد و این عبد هم یقین به آن پیدا می کند و مخالفت می کند اما در جایی که مولا اصلا تکلیفی ندارد می گویند اینجا چیزی بنام «حق الطاعة» وجود ندارد؛

لذا جایی که مولا تکلیف دارد و لکن عید نمی داند اینجا می گویند استحقاق عقاب ندارد اما در مورد همین «حق الطاعة» و مولویت در مورد خدای تبارک و تعالی می گوئیم مولویت خدا با مولویت موالی عرفی قابل مقایسه نیست خدا مولویتش ذاتی است و جعلی نیست و کسی برای او جعل نکرده و موقتی هم نیست و چنین مولویت شرعیه ای که دائمی و ذاتی است برویم نزد عقل، عقل می گوید این مولویت آنقدر مهم است که اگر احتمال بدهیم که این مولا یک تکلیفی برای ما جعل کرده باشد این احتمال برای ما منجز است و اگر ظن به تکلیف برای ما حجیت دارد.

و به عبارت آخری طبق مسلک «حق الطاعة» همانطوری که قطع حجیتش ذاتی است ظن هم حجیتش ذاتی است و احتمال هم حجیتش ذاتی است منتها ذاتی به ملاک «حق الطاعة» و نه به ملاک خود قطع و نه به ملاک خود ظن و نه به ملاک خود احتمال پس «القطع بملاک حق الطاعة حجة ذاتية و الظن بملاک حق الطاعة حجة ذاتية و الاحتمال بملاک حق الطاعة حجة ذاتية» .

خود «حق الطاعة» برای ما لزوم اطاعت عقل را به عنوان بدیهی ذکر می کند و اینها همه از مصادیق او و در دائره آن است؛

نکته قابل توجه: ذاتی اینجا ذاتی باب جنس و فصل نیست بلکه ذاتی باب برهان است و ذاتی باب برهان یعنی آن ذاتی ایی که قابل انفکاک نیست و برای تصور آن نیازی به انضمام چیز دیگری نیست مثل زوجیت که ذاتی اربعه است اما جنس و فصل آن نیست در اینجا وقتی می گوئیم، «حق الطاعة» حجیت ذاتی دارد به عنوان ذاتی باب برهان و امکان ذاتی انسان است و قابل انفکاک از انسان نیست و برای اینکه اثبات بشود نیاز به تصور چیز دیگری هم ندارد.

پس «حق الطاعة» یعنی عقل ادراک می کند که برای مولا شرعی یک حقی بنام حق اطاعت وجود دارد و این ذاتی است چون مولویت خدای متعال مولویت ذاتیه است و همین عقل همانطوری که «حق الطاعة» را برای خدای متعال قائل است دائره اش را نیز بیان می کند و می گوید دائره اش سعه دارد و اختصاص به قطعیات ندارد و در ظنّیات و همیات و شکّیات هم جریان دارد این یک توضیح اجمالی از «حق الطاعة» البته شاید برای تفهیم این بحث باید کتابهای «حلقات» مرحوم شهید صدر و «مباحث الاصول» و «بحوث فی علم الاصول» باید چند کتاب را مطالعه کنید، شاید بتوانید این محصلی که عرض شد را استخراج کنید.

تلاش شهید صدر(ره) بر ایجاد سابقه تاریخی به نفع قاعده «حق الطاعة»

شهید صدر در «مباحث الاصول» در جزء سوم ص 328 تلاش کردند که بفرمایند بحث «حق الطاعة» را قدما مطرح کردند البته لازم به ذکر است در اصول متاخر بحث این است که اصل برائت است یا اصل احتیاط است و در اصول متقدم یک نزاعی بود که در موردی که عقل چیزی را نمی فهمد آیا «اصالة الحظر» حاکم است یا «اصالة الاباحة» ؟

بعضی از علما در مقام فتوا قائل به اصالة الحظر شدند و بعضی دیگر قائل به توقف شدند اما در مقام عمل گفتند باید احتیاط کنند و از کسانی که قائل به احتیاط در مقام عمل شده این عبارتی که شهید از شیخ طوسی نقل کرده می فرماید : من ظن قوی دارم قدما مقصودشان از «اصالة الحظر» همین حق الطاعة ای است که مطرح می کنیم؛

لذا با این بیان، آن اشکالی که در اول بحث به ایشان مطرح کردیم که چرا اگر این مطلب بدیهی است پس چرا در کلمات دیگران نیست شاید خواستند این را حل کنند که نخیل اگر به کلمات قدما مراجعه کنیم در کلماتشان چیزی بنام «اصالة الحظر» پیدا می کنیم که دائره اصالة الحظر مطلق الاحتمال و مطلق الاحراز را مطرح می کند که همه تکالیف را شامل می شود و می فرماید کسانی که قائل به «اصالة الحظر» هستند اینها نمی توانند مولویت مولا را فقط در تکالیف قطعیه قائل باشند بلکه باید تمام تکالیف چه قطعی و چه غیر قطعی را قائل باشند؛ البته می فرمایند در آن زمان از نظر مستوای لغت علمی – چون بالاخره تازه شروع شده بود به تصنیف علم اصول و لغات و اصطلاحات محکم در دست بزرگان نبوده که ببایند مساله حق الطاعة را مطرح

کنند و می فرمایند - یک تعابیر و اصطلاحات مشوشی در کلمات قدماست؛

ایشان بعداً می فرماید: چه کسانی که قائل به اصالة الحظر اند و چه کسانی که مانند شیخ طوسی در فتوا توقف می کنند و در عمل مساله احتیاط را مطرح می کند درباره این دو گروه می فرماید: «فكلاهما معترفان بان الوظيفة العملية هي الحظر» یعنی هر دو گروه در مقام عمل می گویند باید مثل کار ممنوع عمل کنی یعنی همانگونه که ممنوع را ترک می کنید اینجایی هم که عقل نمی تواند بفهمد این شیء حسن است یا قبیح؟ یا نمی فهمد که اقتضای حسن دارد یا قبح؟ حالا که نمی تواند بفهمد اینجا باید در مقام عمل احتیاط کند.

و بعد از اینکه عبارت شیخ طوسی را ذکر می کند می فرماید: «و هذا يشهد لما قلناه من ان المقصود هو ما ادعينا من كون القاعده العقلية الاولى هي الاحتياط» مقصود این است که قاعده اولیه عقلیه احتیاط است؛ «و ان من حق المولا اطاعة حتى في تكاليفه الاحتمالية» حق مولا این است که حتی در تکلیف احتمالی اش هم او را اطاعت کنیم. این اشاره ای اجمالی در مورد «حق الطاعة» است و ما بنا داریم در جلسات آتی اشکالاتی را که بر مسلک «حق الطاعة» مطرح شده بیان کنیم و نیز آثاری که «حق الطاعة» بر سایر میاحث علم اصول می گذارد را مطرح کنیم، پس لازم است چند جلسه ایی بحث را دنبال کنیم؛ این بحث، بحث موثر و خوبی است که شایسته است دانش پژوهان آن را پی گیری نمایند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.